

**جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها****بخش دوم ، جمع بندی جنگ جهانی اول**

بر روی یک بنای تاریخی در جنگل " کومپینی " واقع در شمال فرانسه که محل امضای قرارداد ترک مخاصمه بود چنین نوشته شده است :

" در اینجا در روز ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ ، غرور جنایتکار امپراتوری آلمان از جانب ملل آزادی که می خواست به بردگی بکشد ، درهم شکسته شده است . "

دو ماه پس از این تاریخ ، در ژانویه ۱۹۱۹ ، عاملان اجرایی " معماران نظم نوین " برای تقسیم جهان در " ورسای " جمع می شوند . انتخاب این محل نیز به هیچ وجه تصادفی نیست . درست ۴۸ سال پیش از این تاریخ ، " بیسمارک " صدراعظم آهین پادشاهی پروس پس از پایان دادن به دومین امپراتوری ناپلونی فرانسه در سپتامبر ۱۸۷۰ ، درست در همین محل ، امپراتوری واحد آلمان را در ژانویه ۱۸۷۱ در تالار پرشکوه " لویی چهاردهم " در کاخ ورسای اعلام می کند . و اینک فاتحان جنگ در ورسای جمع شده اند تا بر خرابه های " نظم کهن " بنای " نظم نوین " را پی ریزی کنند .

کنفرانس صلح که در ابتدا قرار بود تحت نظارت " شورای ده کشور " متفق برگزار گردد ، عملا تحت نظارت " پنج کشور بزرگ " تشکیل می گردد . این پنج کشور عبارت بودند از ایالات متحده آمریکا ، بریتانیا ، فرانسه ، ایتالیا و ژاپن . بزودی ژاپن هم از این گروه خارج می شود و " شورای چهار کشور " باقی می ماند .

در ۱۸ ژانویه ۱۹۱۹ ، " وودرو ویلسون " رئیس جمهور آمریکا ، " للوید جرج " نخست وزیر انگلستان ، " ژرژ کلمانسو " نخست وزیر فرانسه و " ویتوریو امانوئل اورلاندو " نخست وزیر ایتالیا ، برای شرکت در کنفرانس پاریس گرد هم می آیند . هر چهار نفر عضو " تشکیلات جهانی فراماسونی " هستند . " مغز های کوچکی " که قرار بود سرنوشت جهان آنروز را رقم بزنند . یکبار یک سیاستمدار سرشناس اطریشی در این رابطه گفته بود :

**اگر دنیا بداند که چه ذکاوت و فهم ناچیزی بر آن حکومت می کند ، متحیر خواهد ماند .**

شباهت عجیبی میان پایه اطلاعات و معلومات و شعور سیاسی " جرج " آنروز با " جرج " امروز به چشم می خورد ! ذکر یک نمونه ، تنها به قصد مزاح برای پی بردن به سطح فهم و شعور یکی از مهمترین و قدرتمندترین " عوامل اجرایی " سیاستهای استعماری آنروز ، خالی از تفریح نیست .

" للوید جرج " نخست وزیر وقت بریتانیا ، طی یک سخنرانی در مجلس عوام که درباره حوادث روسیه و نبرد میان دولت شوراهها و ضد انقلاب مورد حمایت متفقین به رهبری دریاسالار " کلچاک " ایراد می شد ، اشاره به ژنرالی به نام " خارکیف " دارد ! بنده خدا هنوز نمی دانست که " خارکیف " به جای آنکه نام یک ژنرال باشد نام پایتخت " اوکرایین " می باشد ! بگذریم .....

در زور آزمایی آخر نهایتا ایتالیا نیز کنار گذاشته می شوند و فقط " سه کشور بزرگ " بر جای می مانند . روسیه تازه انقلاب کرده در این کنفرانس شرکت ندارد . آلمان را نیز به آن راه نمی دهند . تنها پس از آماده کردن طرح پیمان صلح که دارای ۴۴۰ ماده بود ، نمایندگان آلمان را بطرز توهین آمیزی احضار کرده و آنان را مکلف به امضای آن می کنند . حال ببینیم که " پیمان ورسای " چگونه چهره جهان را تغییر می دهد .

## حاصل " جنگ جهانی اول " نابودی چهار امپراتوری بزرگ است .

بر روی صفحه جغرافیای پس از " جنگ اول " دیگر نه نشانی از امپراتوری عثمانی به چشم می خورد، نه از امپراتوری روسیه ! نه نامی از امپراتوری آلمان بر جای مانده است و نه از امپراتوری پهنور اتریش - هنگری ! روسیه و عثمانی تا مدتها پس از پایان جنگ اول درگیر جنگهایی هستند که موجودیت و تمامیتشان را تهدید می کند . در نهایت بجای تزارها ، حکومت نوپای شوراهای در اولی و جمهوری جوان ترکیه ، جانشین خلفای عثمانی در دومی می گردد . در آلمان پس از فرار " کایزر ویلهلم " جمهوری آلمان تاسیس می گردد و دو کشور کوچک اتریش و مجارستان از امپراتوری سابق اتریش - هنگری بجا می ماند .

بخش اعظم تغییرات جغرافیایی در اروپای شرقی ، آسیای غربی و آفریقا صورت می گیرد . انگلستان با تصاحب مستعمرات آلمان در آفریقا و الحاق " تانزانیا " و سایر سرزمینهای شرق آفریقا به مستعمرات خود ، موفق به تحقق دادن به خواست قدیمیش مبنی بر به وجود آوردن مستعمرات به هم پیوسته در سراسر قاره آفریقا از " مصر " در شمال تا " کاب " در جنوب ، می گردد .

در اروپا تغییرات ، بسیار قابل ملاحظه است . کشورهای بسیاری از تجزیه دو امپراتوری عثمانی و اتریش - هنگری بر روی صفحه جغرافیا ظاهر می گردند . علاوه بر کشورهای اتریش و مجارستان ، کشورهای چکسلواکی ، یوگسلاوی ، رومانی ، لهستان و در شمال لهستان کشورهای کوچکتر بالتیک یعنی لیتوانی ، لتونی ، استونی و فنلاند نیز از تجزیه امپراتوری روسیه بوجود می آیند .

در اینجا ذکر این نکته ضروری است که کشورهای اخیر فقط حاصل پیمان ورسای نیستند بلکه " انقلاب روسیه " نیز در شکل گیری آنان بویژه در مورد " فنلاند " ، نقش تعیین کننده داشته است . منتها تشکیل این دولتها خواست مسلم متفقین و مورد تایید آنان بود . چراکه این کشورها برای اروپا ، کارکرد یک " حلقه امنیتی " در مقابل تهدید " بلشویزم " و خطر سرایت ویروس انقلاب به اروپا را نیز دارا بودند . به این ترتیب که کشورهای کوچک فنلاند ، لیتوانی ، استونی ، لتونی ، لهستان و رومانی بطور کامل اروپای غربی را از کشور نو بنیاد روسیه جدا می کردند .

در آسیا نیز هر آنچه که به امپراتوری عثمانی تعلق دارد ، تجزیه می گردد . در دوران جنگ ، انگلیسی ها توسط یکی از جاسوسان خود به نام سرهنگ ت . ا . لورنس یک شورش عربی را بر علیه دولت عثمانی در عربستان سازمان می دهند . به اعراب قول داده بودند که پس از پایان جنگ ، یک کشور مستقل عربی شامل عربستان و فلسطین و سوریه به وجود خواهند آورد . ولی در عین حال طی یک قرارداد مخفی انگلستان با دولت فرانسه ، این مناطق را پیشاپیش میان خود تقسیم می کنند .

انگلیسیها رویای یک امپراتوری " خاورمیانه بزرگ " را در سر داشتند که از هند تا مصر گسترده شود . با این هدف که " هند " را به مستعمرات آفریقا وصل نماید . چه شباهت غریبی میان رویای انگلیسی آروز با طرح " خاورمیانه بزرگ " امروز به چشم می خورد . تصادفا ! هر دوی اینها نیز شباهتهای اندکی ! با طرح " اسرائیل بزرگ " دارند . گفتم اندک ، چرا که این طرح اخیر تنها به سرزمینهای میانه رود های نیل و فرات قناعت دارد و بیشتر از آن را حق خود نمی داند ! ( دو خطی که بر روی پرچم دولت اسرائیل در طرفین ستاره داوود قرار دارند نمایشگر همین دو رودی هستند که سرزمینهای میانه آنها شخصا ! از سوی " یهوه " به " نژاد برتر " یهود وعده داده شده است . ) بگذریم .....

جنگ جهانی اول به اعتبار ماهیت و اهداف درازمدت خود دارای نقشی ویژه است . اهداف استراتژیک جنگ اول همچنان به قوت خود باقی است . آنچنان که وجه غالب در اکثریت قریب به اتفاق درگیریهای سیاسی - نظامی که " خصلت بین المللی " داشته اند ( در سالهای متمادی پس از پایان این جنگ تا همین امروز ) را یک تلاش هماهنگ در راستای تحقق همان اهداف استراتژیک ، تشکیل می دهد .

درست به همین دلیل نیز بررسی مشروح این جنگ و دگرگونی های بعدی مترتب بر آن ، می بایستی که از جایگاه ویژه ای برخوردار باشد .

یکی از مهمترین پایه های استراتژیک تقسیم بندی های جغرافیایی پس از جنگ اول که کاربرد آن دقیقا بدرد " جنگ چهارم " می خورد ، تقسیم خلیج های واحد میان دولت های مختلف بود . به گونه ای که در تقسیم بندی های جغرافیایی پس از جنگ اول و دوم ، کمتر کشور نوبنیادی را می توان نشان داد که دولت حاکم ، تماما تنها بر ملت خود حاکمیت داشته باشد ! تمامی درگیری های قومی امروز از بالکان تا خاورمیانه و از آفریقا تا آسیای میانه را که بررسی کنید ، بی تردید آثار تقسیمات آگاهانه جغرافیایی جنگ اول و دوم را بر پیشانی آنان بوضوح می توان تشخیص داد .

با اشاره به یک نکته اساسی دیگر مبحث " جنگ جهانی اول " را می بندم و آن عدم موفقیت " وودرو ویلسون " در رابطه با تحمیل " چهارده اصل " به فرانسه و انگلستان است . " کلماتسو " و " للوید جرج " با هم متحد می شوند و طرح های ابر قدرت نوپا را بلوکه می کنند . تنها چیزی که " ویلسون " بدست می آورد پذیرش طرح کلیدی تشکیل " جامعه ملل " توسط قدرتهای رقیب می باشد .

**بدین ترتیب سنگ بنای تشکیل " پارلمان " جهان در " پایتخت دنیا " گذاشته می شود ! تا تشکیل " دولت " واحد جهانی اما ، راهی دراز در پیش است !**

پایان بخش دوم ، ۱۸ فروردینماه ۱۳۸۳